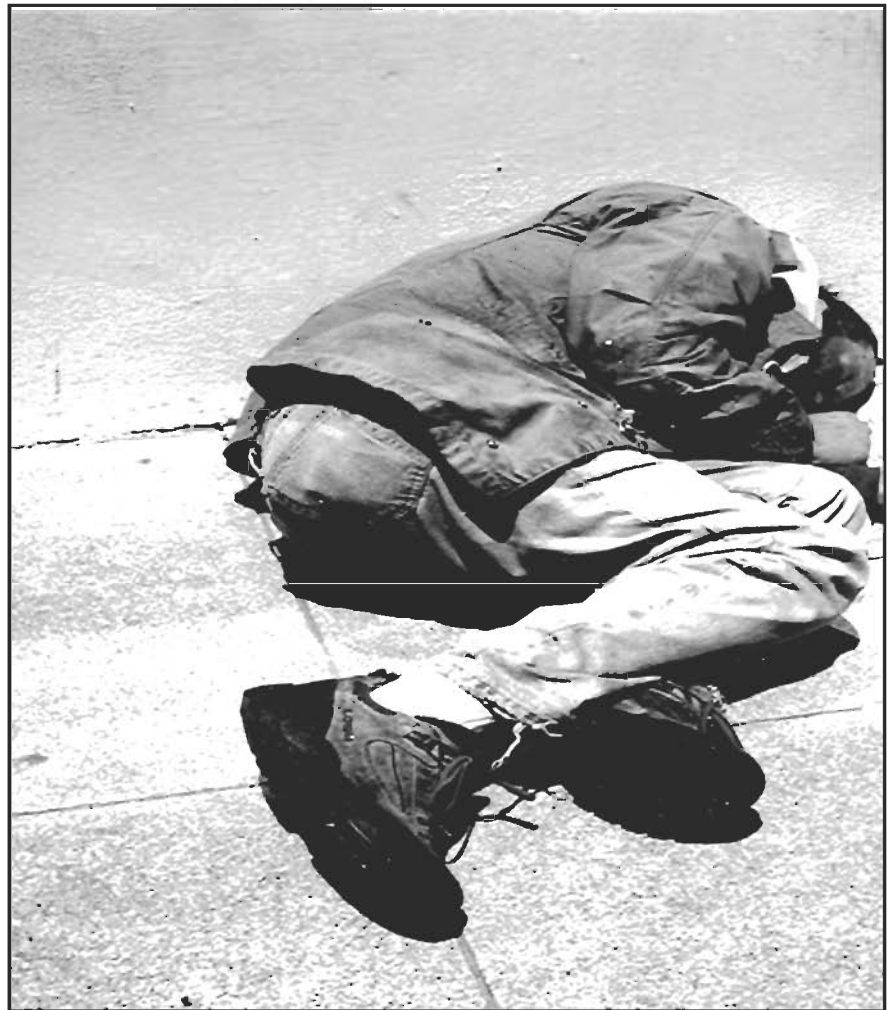


نان

مهدی انواری

صلاة ظهر بود. از بیچ کوچه که گذشت ایستاد تا نفسی تازه کند. چند کتابی را که دردست داشت کنار دیوار روی زمین گذاشت. دستمالی از جیب بیرون آورد و عرق سر و صورتش را پاک کرد.

چشم گرداند تا شاید سایه ای برای استراحت پیدا کند اما در آن ظهر داغ تابستان که آفتاب با همه توانش می سوزاند، آنچه نبود سایه بود. کتاب ها را برداشت و به راه افتاد. خستگی و گرسنگی امانش را بریده بود. بی آنکه فکر کند راهش را به طرف مسجد کج کرد. وارد شد و به طرف حوض رفت. چند مشت آب به صورت زد و جرعه ای نوشید. آب هم داغ بود. جماعت داخل مسجد به نماز ایستاده بودند، وارد شد و در گوشه ای نشست.



لحظه ای به خود آمد که مسجد خالی بود. خادم پیر نگاهش کرد و گفت: «مثل اینکه خسته ای! بلند شو پدر جان! به کار و زندگی ات برس. مسجد که جای خواب نیست!» بلند شد و راه افتاد. خیلی از ظهر نگذشته بود. سرش داغ شده بود. نای راه رفتن نداشت. شکمش به صدا افتاده بود. از دیروز صبح چیزی نخورده بود. نمی دانست چه بکند. برو؟ بنشیند؟... احساس کرد عضلاتش منقبض شده اند. وارد بازار شد. از جلو دکان ها رد شد. همه چیز بود: بوی ادویه و غذا، هیاهوی قهوه خانه و شیرینی فروش دوره گرد. داشت دیوانه می شد. گریه اش گرفته بود. بغض گلویش را می فشرد. خود را به کناری کشید و روی یک سکوی آجری نشست. چشمانش را بست و سرش را به دیوار تکیه داد. بازار کم کم خلوت می شد و این طرف و آن طرف مردم غرق در دنیای خود عبور می کردند. بوی نان تازه به مشامش خورد. چشم باز کرد و چند مغازه آن طرف تر دکان نانوایی را دید که تازه مشغول شده بود و تنور بعد از نماز را به راه می انداخت. نمی توانست جای دیگری را نگاه کند. انگار فقط نان می دید. نگاهش میخکوب شده بود. شاگرد نانوا نان هایی را که از تنور بیرون آورده بود بیرون دکان از میخ می آویخت. خواست بلند شود و

Dynamic Video

فیلمبرداری ویدئو

■ فیلمبرداری ویدئو از مجالس جشن و

عروسی با سیستم دیجیتال

■ تبدیل نوارهای سیستم ایران به آمریکایی و بالعکس

تبدیل نوارهای ویدئویی به DVD

(713) 977-3636



8989 Westheimer, Suite #216
Houston, Texas 77063

A241-Dynamic

کلیسای ایرانیان هوستون



دوستان عزیز ایرانی

عیسی مسیح می فرماید :

(ای تمامی زحمتکشان و گرانباران

نزد من بیایند و من به شما آرامی خواهم داد)

بدینوسیله از شما دعوت میکنیم که برای آشنائی با

زندگی عیسی مسیح و مطالعه انجیل به زبان فارسی

در جلسات هفتگی کلیسای ایرانیان هوستون شرکت فرمائید.

**برای اطلاع از برنامه‌ها و دریافت رایگان انجیل
مقدسی به زبان فارسی با ما تماس حاصل نمائید.**

کلیسای ایرانیان هوستون

Westbury Baptist Church, Room D208
10425 Hillcroft • Houston, TX 77096

Tel: 281-992-2245

جلسات یکشنبه‌ها ساعت ۱۱:۳۰ صبح

For free Farsi Bible and more information
call the above number

www.farsinet.com/icc/

275

تکه ای نان بخواهد اما غرورش او را باز هم گرسنه نگاه داشت. ساعتی گذشت. زنی نزدیک شد و جلوی پیشخوان ایستاد. نانوا چند نان برداشت و در دستمال زن پیچید. زن دست درکیسه اش کرد. سکه ای روی پیشخوان گذاشت، دستمال را برداشت و به راه افتاد. همانطور خیره مانده بود که دید چیزی روی خاک، جلو دکان نانوا می درخشد. بی اختیار بلند شد و با قدم های بلند به طرفش رفت. سکه بود و چه برقی داشت. احساس کرد خورشید را روی زمین می بیند. با خود فکر کرد حتماً از کیسه آن زن افتاده است. خوب نگاه کرد. زن را دید که آرام آرام در بعد از ظهر خلوت تابستان شهر دور می شد. به سرعت خم شد و سکه را برداشت. خواست به طرف زن برود اما انگار پاهایش به زمین چسبیده بودند. قدرت حرکت نداشت. چند دقیقه ایستاد. نگاهش را از امتداد حرکت زن برداشت و نانوا را نگریست. دستش را آرام بلند کرد و سکه را روی پیشخوان گذاشت. نان را برداشت و حرکت کرد. هنوز چند قدم نرفته بود که صدای مرد نانوا را شنید: « آقا! آقا! بقیه پول، بقیه پول...» برنگشت. به سرعت قدم هایش افزود و وارد یک پس کوجه تنگ زیر بازارچه شد. رفت و زیر یک طاقی تاریک نشست. تکه ای از نان را جدا کرد و به دهان گرفت. لقمه را جویده، نجویده بلعید. دهانش یک باره تلخ شد. دل و روده اش به هم پیچید و درد تمام وجودش را پرکرد. چشمانش سیاهی رفت. خود را به کنار دیوار کشید و خواست بلند شود. دست به دیوار گرفت اما درد به پاهایش رسیده بود. سعی کرد چهار دست و پا حرکت کند، با صورت روی زمین افتاد. حالت تهوع عجیبی داشت. دهان باز کرد تا نفس بکشد. نفسش بوی خاک گرفت. باز سعی کرد بلند شود. نتوانست. دستانش را روی شکم فشار داد. زردآب و چند تکه خون لخته شده روی خاک ریخت.

تهران - شهریور ۷۹